

تاریخ کربلا، از فتح اسلامی تا قرن‌های اخیر

محمد مهدی رضایی*

چکیده

برای هر محقق و پژوهشگر تاریخ کربلا، این مسئله درخور تأمل و مهم است که بدانند نام این سرزمین، از کی موضوع سخن مردم واقع شد و از چه تاریخ و بر اثر چه رویدادی، منطقه کربلا در یادکرد مورخان و کتاب‌ها و نوشته‌های ایشان جایگاه یافت و در گذر تاریخ، چه حوادثی باعث شد که این قطعه خاص و نورانی از کره خاکی، پیوسته در ذهن‌ها و نوشته‌ها زنده بماند و به فراموشی سپرده نشود. طبق این تحقیق، که خواهید خواند، کربلا در دو دوره پیش از فتوحات و پس از فتوحات، منطقه‌ای آبادان و مورد توجه بوده است؛ اما ذکر تاریخی و کتابی آن، به حوادثی چون ورود خالد بن ولید در سال دوازدهم هجرت به کربلا در راه فتح حیره، فتح کربلا به دست خالد بن عرفطه، عبور امیر مؤمنان علیه السلام از آن منطقه در راه صفین و در نهایت، حرکت امام حسین علیه السلام و اهل بیتش به سوی کوفه و محاصره شدن آنها در کربلا و واقعه شهادت آن حضرت و یارانش و به اسارت رفتن فرزندان و زنانش بر می‌گردد.

واژگان کلیدی: کربلا، فتوحات، نینوا، خالد بن ولید، عاشورا، امام حسین علیه السلام.

*. محقق حوزه علمیه قم.

کربلای معلی، به عنوان سرزمینی مقدس، که بزرگ‌ترین فاجعه خون‌بار تاریخ اسلام در آن اتفاق افتاده، همواره مورد توجه و مرکز نگاه محققان و تاریخ‌پژوهان اسلامی و بعضاً غیر اسلامی بوده است. از گذشته‌های دور، پرداختن به کربلا از ابعاد مختلف و زنده‌نگاه‌داشتن یاد و خاطره شهادت ابی‌عبدالله علیه السلام و یارانش از دغدغه‌های عالمان و نویسندگان بوده تا از آنچه در سال ۶۱ هجری روی داد و مصیبتی که تا همیشه دامن‌گیر جامعه بشری شد، تصویری درست و چهره‌ای زنده و اثرگذار نمایش دهند و نگذارند با دسیسه‌ها و نقشه‌های دشمنانه بدخواهان اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام، نور هدایت عاشورا در چشم مردمان به خاموشی گراید و ارزش‌های والای دینی و انقلابی برآمده از آن، به کهنگی بنشیند و از یادها برود.

تاریخ کربلا به هرگونه از انواع تحقیق و با توجه به هر یک از زوایای پیدا و پنهان این ناحیه مقدس نگریسته و نگاشته شود - اگرچه به نگاه تاریخی یا جغرافیایی صرف باشد - مآلاً معطوف‌کننده دین و اقامه عدل در جامعه انسانی است و باید از این زاویه به آن نگریست؛ زیرا تاریخ، کربلا را به حادثه عاشورا و حرکت احیاگرانه حسین بن علی علیه السلام می‌شناسد و اگر نام این سرزمین در حافظه تاریخی مسلمانان جاودانه گردیده، همه به شرافت قدوم نواده پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ناحیه و خون به ناحق ریخته او بر ریگ‌های داغ وادی تفتیده طف است.

مطلب حاضر، با محوریت کتاب «بغیة النبلاء فی تاریخ کربلا» اثر سیدعبدالحسین کلیدار آل طعمه (متوفی ۱۳۸۰ق) تدوین یافته است و تلاش می‌کند منطقه کربلا را در نگاهی گذرا از حیث تاریخی و اندکی جغرافیایی بررسی کرده و با توجه به روایات تاریخ، جایگاه و شأن این سرزمین را از روزگار پیش از فتوحات اسلامی تا قرون حاضر در منابع تاریخی، از نظر گذرانده است.

در روزگار فتح

کربلا در روزگار قبل از فتح، فقط ناحیه یا منطقه‌ای بوده است با ساکنانی که یا جزء مالکان و مزرعه‌داران بوده‌اند یا جزء مردم عادی که شغلی جز کارگری در باغات و مزارع نداشته‌اند.

پیش از دوران اسلامی نیز نامی از کربلا در نوشته‌ها و کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی به میان نیامده است. اولین روزی که این ناحیه شأن تاریخی یافت، روز ورود خالد بن ولید مخزومی به آنجا بود.

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری در کتابش الفتوح گوید:

مثنی بن حارثه شیبانی بر عده‌ای از مردمان قومش هجوم برد و آنان را غارت کرد. چون خبر به ابوبکر رسید، از شخص و نسب او سؤال کرد. قیس بن عاصم بن سنان منقری گفت: وی آدم ناشناخته و مجهول‌النسب و بی‌ایل و تباری نیست. او، مثنی بن حارثه شیبانی است (بلاذری، ۱۹۰۱ م، ج ۱، ص ۷۱).

وقتی مثنی را نزد ابوبکر آوردند، از ابوبکر خواست که او را مأموریت دهد تا با مردان مسلمان قومش، به جنگ با عجم‌های اهل فارس راهی شوند. ابوبکر در این باره، برای مثنی حکمی نوشت و او را به جنگ فرستاد. مثنی راهی شد و در «خفان» فرود آمد و قومش را به اسلام دعوت کرد. آنها اسلام آوردند و به سرکردگی مثنی، به ساکنان غیر مسلمان همجوار خود از اهل فارس در سرزمین کوفه حمله‌ور شدند.

ابوبکر چون کار اهل ردّ را سامان بخشید و امور حکومتش ثبات و آرامش یافت و همه چیز تحت اختیارش درآمد و جزیره‌العرب تسلیم فرمانش شد، تصمیم گرفت قلمرو حکومت را بگستراند. برای این کار، نمایندگان را به اطراف جزیره‌العرب گسیل داشت و مقدمات حمله به روم و ایران را فراهم ساخت. پس در محرم سال دوازدهم هجرت، دو نامه نوشت: یکی به خالد بن ولید و دیگری به عیاض بن غنم. به خالد دستور داد تا از یمامه به عراق عازم شود و پیش از آن، نخست «فرح الهند» یا همان شهر «ابله» را دریابد و عیاض، در مرزهای سرزمین «حجر» و در همسایگی شام مأموریت داشت. طبق حکم ابوبکر، دو لشکر به فرماندهی خالد و عیاض، می‌باید در حیره با هم ملاقات کنند و هر یک زودتر رسید، امارت آن شهر را بر عهده بگیرد و دیگری بر عجم‌های غیر مسلمان هجوم برد و با آنان وارد جنگ شود.

طبق فرمان، خالد رو به بصره نهاد و در مسیر راهش به حیره، با عجم‌ها جنگید و با فتح

و پیروزی، خود را به شهر رسانید و گرداگرد حیره و نواحی اطراف آن را محاصره کرد و منتظر واکنش اهالی شهر ماند تا اینکه کدخدایان و دهقانان «ملطاط» (منطقه‌ای واقع بین کوفه و حیره) نزد خالد آمدند و با او دست صلح و آشتی دادند و قرار بر پرداخت جزیه و ترک مخاصمه شد و بین آنها توافق‌نامه‌ای امضا گردید و خالد، عمال و کارگزارانش را برای گرفتن جزیه و سامان دادن امور، به مناطق اطراف گسیل داشت.

در آن‌سو، هنوز عیاض بن غنم به حیره نرسیده بود که از ابوبکر به او فرمان رسید رو به سوی عراق کند. عیاض چون خود را به دومة‌الجندل رساند و آنجا را به محاصره در آورد، از فتح آن شهر عاجز ماند و چاره‌ای جز کمک خواستن از خالد ندید. با این درخواست عیاض، خالد بن ولید، قعقاع را در حیره به جای خود نشاند و در طلب عیاض، به راه افتاد و با پشت سر نهادن فلوجه، در مسیرش به کربلا رسید و چند روزی را در آنجا اقامت کرد (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۱۹۲).

مدت حکومت خالد بن ولید بر مناطق فتح‌شده، یک سال بیشتر نبود و در این مدت، خیال وی از حیث ایران و سوء قصد پادشاه ایران آسوده بود؛ زیرا ایرانی‌ها به خود سرگرم بودند و اوضاع آشفته حکومت، به آنها فرصت پرداختن به دیگر امور و به اتفاقاتی که در همسایگی‌شان در حال وقوع بود، نمی‌داد.

ابوبکر به خالد بن ولید، که در عراق بود، امر کرد برای یاری مسلمانان، خود را به شام برساند و مثنی بن حارثه شیبانی را در عراق جانشین کند. علت این تصمیم، آن بود که خالد پس از کمک‌رسانی به عیاض و فتح دومة‌الجندل، مخفیانه و بدون گرفتن اذن از خلیفه به حج رفت. اینجا بود که نامه‌ای از ابوبکر به دست وی رسید با این فرمان که مثنی بن حارثه را با نیمی از مسلمانان بر عراق بگمار و خود با نیمی دیگر به پشتیبانی لشکر شام به آن سرزمین بشتاب. اندکی پس از خروج خالد از عراق، در سال سیزدهم هجری، سپاهیان ایران به تعداد ده هزار نفر با فیل‌های جنگی، به فرماندهی هرمز جاذویه رو به عراق نهادند. مثنی در منطقه «بابل» با آنان روبه‌رو شد. درگیری شدیدی روی داد. مسلمانان، فرمانده لشکر ایران را کشتند

و همین باعث شد ایرانیان رو به هزیمت نهند و بگریزند. مسلمانان آنها را تعقیب کردند تا به شهر مدائن رسیدند. پس از این پیروزی، مثنی بن حارثه، بشر بن خصاصیه را به جای خود نشانند و خود برای رساندن خبر پیروزی مسلمانان بر مشرکان، به طرف مدینه حرکت کرد. وقتی به مدینه رسید، ابوبکر از دنیا رفته بود. پس نزد عمر رفت و ماجرا را برای وی باز گفت. عمر، مردمان را از ایرانیان بیم داد و به جنگ با آنان تحریض و تشویقشان ساخت. ابوعبیده بن مسعود ثقفی - پدر مختار ثقفی - با عده‌ای از مسلمانان اعلام آمادگی کردند و راهی «بانقیاء» شدند. ابوعبیده دستور داد پلی بر رودخانه فرات زدند (گفته‌اند پیش از آن، این پل وجود داشته است و ابوعبیده آن را اصلاح و تعمیر کرد) و از آنجا خود را به لشکر ایران رساندند. در جنگ بین مسلمانان و مشرکان، ایرانیان غالب آمدند و شکستی سخت و بی‌سابقه بر مسلمین وارد کردند و ابوعبیده نیز کشته شد.

چون خبر شکست لشکر و کشته‌شدن ابوعبیده به عمر رسید، از خودبی‌خود شد و با جدیت و سعی تمام، لشکری فراهم ساخت تا بلکه آن هزیمت را جبران کند و سعد بن ابی‌وقاص را فرماندهی لشکر داد. سعد حرکت کرد و خود را به نزدیکی قادسیه رساند در کنار نهر عقیق. آنجا دو لشکر به هم رسیدند و بینشان آتش جنگ زبانه کشید و در پایان، فتح و ظفر از آن مسلمانان شد و لشکر ایران، که فرمانده خود رستم را از دست داده بود، پشت کرد و تا بابل عقب نشست. سعد آنان را دنبال کرد و در شهر مدائن به محاصره خود درآورد. پس از فتح مدائن، به دست سعد بن ابی‌وقاص، عراق تحت حاکمیت عرب درآمد و این، موجب تثبیت پایه‌های دولت آنان گردید. آنگاه سعد متوجه دیگر نواحی عراق شد و خواست منطقه‌ای را لشکرگاه خود سازد. این منطقه، کربلا بود که مردمش در پذیرش اسلام، از خود مخالفت و ایستادگی نشان می‌دادند. از این رو، سعد وظیفه فتح این شهر را به طلایه‌دار لشکرش در روز فتح پایتخت یعنی خالد بن عرفطه، هم‌یمن قبیله بنی‌زهره بن کلاب، واگذار نمود. خالد به کربلا هجوم برد و با جنگ و خون‌ریزی آنجا را گشود و اهلس را به اسارت گرفت. سعد هر بخش از سرزمین کربلا را به یکی از اصحابش بخشید و آنها در آن نواحی فرود آمدند

و به آباد کردن آن پرداختند. خبر این تقسیم به عمر رسید. عمر به سعد نامه نوشت که: «این چه کاری بود که کردی؟ لشکر را از کربلا به منطقه‌ای دیگر کوچ بده». سعد به فرمان عمر، آنها را به «کویفه ابن عمر» نزدیکی کوفه سوق داد و بار دیگر، عمر را از کار خود آگاه ساخت (یاقوت حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۷، ص ۳۹۶).

این آخرین باری نبود که خالد بن عرفطه وارد کربلا می‌شد. سال ۶۱ هجری نیز برای بار دوم به کربلا رفت؛ اما این بار نه برای فتح این ناحیه، که برای رویارویی با حسین بن علی علیه السلام در مقدمه لشکر عمر بن سعد و سال‌ها قبل از آن حادثه، امیر مؤمنان علیه السلام خبر این ورود را به یارانش داده بود. روزی مردی خدمت امام علی علیه السلام می‌رسد و می‌گوید: «خالد بن عرفطه از دنیا رفت». امام علیه السلام می‌فرماید: «او نمرده است و به زودی نخواهد مرد تا اینکه لشکر گمراهش را که پرچم‌دار آن حبیب بن حمار است، فرماندهی کند». مردی از پایین منبر گفت: «ای امیر مؤمنان! من از شیعیان و محبان شمایم». فرمود: «تو کیستی؟» گفت: «حبیب بن حمار». فرمود: «پس مبادا پرچم‌دار آن لشکر باشی و البته خواهی بود و از این در (و به باب‌الفیل اشاره فرمود) وارد می‌شوی». با وقوع حادثه کربلا ابن زیاد، خالد بن عرفطه را طلایه‌دار لشکر عمر بن سعد قرار داد و حبیب بن حمار علم‌دار آن لشکر بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا

پس از فتح کربلا، از نام این سرزمین غفلت شد تا روزی که امیر مؤمنان علیه السلام به خلافت رسید و در راه صفین برای جنگ با معاویه، وارد آن شد. آنجا توقیفی کرد و برای اصحابش از ماجرای شهادت امام حسین علیه السلام و حوادث مربوط به روز عاشورا در کربلا سخن گفت. از محتوای خبر، استفاده می‌شود که کربلا در آن روزگار، سرزمین آبادی نبوده و جز چند نخل، نشانه و اثری در آن وجود نداشته است. البته این، دلیل قاطعی بر نبود آبادانی و خانه‌ها در کربلای آن روز نیست و شاید حضرت امیر علیه السلام در بخش صحرا و غیر آباد کربلا توقف داشته است. این احتمال نیز هست که پس از کوچ کردن سعد و اصحابش از کربلا به دستور عمر، دیگر کسی در آنجا ساکن نشده و آبادی‌هایی که وجود داشته، درگذر زمان از بین رفته

و ویران شده است.

طرفه اینکه با گذشت روزها و شب‌های بی‌شمار و بعد زمانی چشمگیر و بی‌وجهی مورخان و جغرافی‌دان‌ها از بازشناسی کربلا، دست تواتر و گزارش‌های سینه‌به‌سینه، موقعیت این سرزمین را حفظ و تأیید کرده و وجود تپه‌ها و ویرانه‌های حاکی از آبادانی و رونق قدیم، دلایل قطعی بر وجود آن اقامه نموده است.

بنابر تحقیق نگارنده، موقعیت کربلا، امروزه در چند مایلی شمال غربی کربلای فعلی در همسایگی سرزمین «القرطه»، که مکان مرتفعی است و به آن «ظهیره» می‌گویند، در فاصله هفت هزار متری قبر حر بن یزید ریاحی است. ملکیت این منطقه، امروزه با آل بحرالعلوم است که ساکن در این سرزمین شریف‌اند. در جنوب شرقی کربلا، قطعه‌زمینی است که به آن «کربلا» گفته می‌شود. عده‌ای می‌پندارند که این، همان ناحیه‌ای است که هنگام ورود ابی‌عبدالله علیه‌السلام آباد و مزروع بوده و نام کربلا، از نام آن مشتق شده است.

پُشته‌ها و ویرانه‌هایی که تا امروز از کربلا بر جا مانده، نشانه‌ی روشنی است بر وجود عمران و آبادی و قریه‌ها در این سرزمین که جغرافی‌دان‌ها موقعیت آنها را ثبت و ضبط نکرده و درباره‌شان چیزی ننگاشته‌اند. همچنان ه گفته شد، در این منطقه مزارع و باغاتی وجود داشته که از نهر فرات سیراب می‌شده‌اند و این، فقط حدس و گمان نیست؛ چه اینکه بنابر نقل معروف، عباس بن علی علیه‌السلام کنار «آب‌بند» به شهادت رسید و معلوم است که آب‌بند را جز بر کناره‌ی نهرهای بزرگ ایجاد نمی‌کنند. بنابراین، باید گفت که در سرزمین کربلا زمین‌های زراعتی و آبادی‌هایی متعلق به ساکنان اطراف آن وجود داشته و چون در عهد خلافت منتصر، موانع و محذورات برطرف گردید، مردم گروه‌گروه و از هر سوی و سرزمین برای زیارت قبر حسین علیه‌السلام به کربلا روی آوردند و این، موجب شد که اهالی آبادی‌های مجاور، خانه‌ها و محله‌های زندگی‌شان را ترک کنند و نزدیکی‌های کربلا سکنا گزینند؛ عده‌ای به نیت تبرک و زهد و عده‌ای برای کسب و درآمدزایی. در نتیجه، ساکنان آبادی‌ها از خانه‌های خود دور شدند و در اثر گذشت زمان، خانه‌ها و آبادی‌های متروک ایشان از بین رفت و چیزی از آنها باقی نماند.

بعد از توقف امیر مؤمنان علیه السلام در کربلا، دیگر تاریخ چیزی درباره آن منطقه برای ما بازگو نکرده است؛ مگر پس از گذشت ربع قرن و این بار، روایتی خونبار از بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ بشر را بر زبان می‌آورد؛ حادثه‌ای مشهور به «واقعه طف» یا روز عاشورا؛ یعنی روز جمعه، ده روز گذشته از محرم سال ۶۱ هجری، روز شهادت نواده پیامبر و محبوب دخت پیامبر صلی الله علیه و آله حسین بن علی علیه السلام و عده‌ای از اصحاب و خاندانش - که رضوان الهی نصیبتان باد -!

آری، در روز پنجشنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری، که امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد، کربلا منطقه آبادانی نبود و جز قریه ایی کوچک همچون شفیه غاضریات، نینوا، ماریه و عقر که از بابلیین بر جا مانده بود، در آنجا وجود نداشت. اما اگر خداوند چیزی را اراده کند، اسباب و عوامل آن را نیز مهیا می‌سازد. تقدیر الهی این بود که نام کربلا احیا شود و واژه کربلا تا ابد بر زبان‌ها جاری باشد و امام حسین علیه السلام از میان نام‌هایی که بعضی اصحاب از آن سرزمین یادآوری می‌کردند، فقط نام کربلا را پسندید و بی‌تأنی و تردید آن را تصدیق کرد و فرمود که آری، همین، همین جاست که ما بار می‌افکنیم و اقامت می‌گزینیم و خونمان بر زمین ریخته خواهد شد. پس دستور داد بارها را بر زمین گذاشتند و خیمه‌ها را برپا کردند و آنگاه در روزهای بعد، شد آنچه نباید می‌شد. پس از این حادثه دردناک بود که کربلا شأنیت و جایگاه بی‌مثال خود را یافت و در همیشه تاریخ جاودانه گردید و چه زشتی‌ها و نامردمی‌ها که در روز عاشورا در این نقطه از خاک به ظهور نرسید و اهل کوفه، چه وحشی‌گری‌ها و خون‌ریزی‌های به ناحق که در آن مکان از خود نشان ندادند. آنان در حیوان‌صفتی و ظلم به مقام انسانیت، تا مرحله‌ای پیش رفتند که تاریخ ماندش را به خود ندیده بود و در دورترین عصرها نیز چنین رفتار شنیع و پست‌فطرتانه‌ای از آدمیان سر نزده بود که در یک نیم‌روز، خون پاک‌ترین انسان‌ها را فقط به جرم اینکه تن به ذلت و خواری ندادند و تسلیم هوس‌های حاکمان جور نشدند، مظلومانه بر زمین بریزند و با این کار خود، زمینیان و آسمانیان را به گریه و فریاد آورند و عالم انسانی را تا ابد، سوگوار و محزون سازند.

از این رو بود که آوازه کربلا در گوش آفاق پیچید و در اقطار عالم منتشر گردید و اشعار عرب، به نام کربلا، که یادآور عظمت‌ها و زیبایی‌ها و انسانیت‌های بروزیافته از جان‌های مقدس اولیاءالله بود، زینت داده شد و دیوان‌هاشان به تکرار آن معطر گردید.

سه روز پس از شهادت ابی عبدالله علیه السلام، گروهی از اسدی‌های ساکنن غاضریات، به دفن اجساد به خون آغشته شهدا اقدام کردند. البته در این خاک‌سپاری، شهدا را کنار هم دفن نکردند؛ بلکه بنوتمیم هم‌قبیله خود حُر بن یزید ریاحی را جدای از دیگران، در مکان فعلی به خاک سپردند. جنازه مطهر عباس علیه السلام نیز چون تکه تکه شده بود، در همان شهادتگاهش کنار نهر علقمه به خاک سپرده شد. اما دیگر شهدا همگی در محدوده حائر دفن شدند. امروزه جز امام حسین علیه السلام و فرزندش علی اکبر علیه السلام، هیچ‌یک از شهدا مشخصه و نشانه‌ای ندارند. البته حبیب بن مظاهر اسدی نیز ضریحی مخصوص به خود دارد.

اولین زائر

در اینکه نخستین زائر شهدای کربلا چه کسی بوده، سخن به اختلاف گفته شده؛ اما به نظر نگارنده، عبیدالله بن حرّ جعفی، اولین کسی است که چون نزدیک کربلا سکونت داشت، موفق به زیارت ابی عبدالله علیه السلام شد. وی کنار قبر ایستاد و با آه و حسرت گریه سر داد و برای ازدست‌دادن توفیق همراهی با سیدالشهدا علیه السلام و رسیدن به فوز شهادت، خود را ملامت کرد و اشعاری بر زبان آورد که معروف است:

فیاندمی ان لا اکون نصرته الا کل نفس لا تسدد نادمة

چه پشیمانم از اینکه حسین را یاری نکردم آری و آن به راه صواب نرود، پشیمان گردد...
در روز بیستم صفر از سال شهادت امام علیه السلام، جابر بن عبدالله انصاری با عده‌ای از هاشمی‌ها وارد کربلا شد. بعضی‌ها چنین رویدادی را محال و ناممکن دانسته‌اند. یعنی آمدن این گروه از راه حجاز به عراق و کربلا، عادتاً تحقق‌ناپذیر است. راه طولانی بین کربلا و مدینه و روزهایی که باید بگذرد تا خبر حادثه کربلا به مدینه برسد و وقتی که باید صرف طی این مسیر بشود، همه گویای عدم چنین امری است؛ مگر اینکه گفته شود جابر نزدیکی‌های کربلا ساکن بوده

و توانسته است پس از آگاهی از شهادت ابی عبدالله علیه السلام خود را به آنجا برساند. احتمال دیگر، آمدن جابر در چهلم سال بعد است.

به هر حال، وقتی جابر به غاضریه رسید، در شریعه غسل کرد و پاکیزه‌ترین جامه خود را بر تن نمود و با عطری خود را خوشبو ساخت و با پای برهنه به طرف قبر شریف راه افتاد. نشانه‌های حزن و اندوه در چهره‌اش نمایان بود. چون کنار قبر رسید، خود را روی آن افکند و بیهوش شد. ساعتی بعد به هوش آمد و این‌گونه شهادی کربلا را سلام داد: «السلام علیکم یا آل الله» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۰۳).

طبق نقل تواریخ، جابر در همان روز با امام سجاد علیه السلام و اهل بیتش که با سرهای شهدا از شام برگشته بودند، ملاقات کرد. در اینکه آیا چنین دیداری صورت گرفته و خبر این دیدار، موثق و قابل اعتماد است یا نه، باید گفت: از نظرهایی این ملاقات امکان ندارد. مسیر بین شام و کربلا چنان نیست که بتوان طی چهل روز آن را رفت و برگشت؛ آن‌هم با کوله‌باری سنگین از اندوه گران و مصیبت‌های کمرشکن که در کربلا با شهادت ابی عبدالله علیه السلام و یارانش بر آنان وارد شد و گرفتاری‌ها و رنج‌های اسارت در طریق کربلا تا کوفه و از آنجا تا شام که آنها را از راه فرات حرکت دادند و با عبور از شهر حلب، در شانزدهم ربیع‌الاول (همچنان‌که عمادالدین حسن بن علی طبرسی در کامل بهائی تصریح کرده) وارد شام شدند. افزون بر اینکه مدت اقامت اهل بیت در شام نیز بر ما معلوم نیست؛ مگر این خبر که تا یک ماه در جایی بی‌حفاظ از گرما و سرما سکونت داده شدند (طبری، ۱۳۸۳ش، ص ۶۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۱، ص ۲۰۳).

بنابراین، به عقیده ما آمدن امام سجاد علیه السلام و اهل بیت از شام به کربلا در همان سال شهادت، سخنی است که سخت می‌توان پذیرفت؛ مگر با همان توجیهی که در باب آمدن جابر آوردیم؛ یعنی زیارت اهل بیت را هم در چهلم اولین سالگرد شهادت ابی عبدالله علیه السلام بدانیم که این، به واقع و عقل نزدیک‌تر است.

شیخ مفید در تاریخ خود، متعرض این ملاقات نشده است. اما سید بن طاووس گفته:

«بزیید فرمان داد که اسیران و اهل بیت حسین علیه السلام را به و وطنشان مدینه برگردانند. اما سر شریف امام علیه السلام، به روایتی، برگردانده و در کربلا به پیکر مطهر حضرت علیه السلام ملحق شد». آنگاه به مراجعه اهل بیت از شام اشارت کرده که چون به عراق رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و عده‌ای از بنی اشم را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند. پس همگی یک‌صدا به گریه و سوگواری پرداختند و با ناله‌های جانسوز بر سیدالشهدا علیه السلام اقامه عزا کردند و زنان آبادی‌های اطراف نیز به آنها پیوستند و چند روزی در کربلا ماندگار شدند (ابن طاووس، ۱۴۱۴ق، ص ۲۲۵).

با اینکه در آن روزگار یعنی در قرن اول هجری، انگیزه و اشتیاق شدیدی به همجواری با قبر امام حسین علیه السلام در وجود شیعیان موج می‌زد، ترس از خلیفه اموی، آنها را از نزدیک شدن به آن مکان و اقامت و آباد کردن آن سرزمین برحذر می‌داشت. در آغاز دولت عباسی، سخت‌گیری کمتر شد؛ اما در عصر رشید، کار به حالت اول خود برگشت و در روزگار متوکل، خرابی و ویرانی افزون شد؛ طوری که وی قبر حسین علیه السلام را ویران کرد و ساکنان کربلا مجبور به ترک سکونتگاه مقدس خود شدند. بار دیگر در عصر منتصر، شیعیان به کربلا روی آوردند و بر آبادانی آن همت گماشتند و کنار مزار نورانی سیدالشهداء علیه السلام خانه ساختند و بازارها و ساختمان‌ها بنا گردید و هنوز قرنی نگذشته بود که پیرامون قبر شریف، شهری کوچک با هزاران سکنه به وجود آمد.

سال ۳۷۰ هجری، سلطان عضدالدوله بویه از کربلا، که شهری آباد و مسکونی بود، دیدن کرد و قبر ابی‌عبدالله علیه السلام را زیارت نمود. در آن زمان، ۲۲۰۰ تن از علوی‌ها مجاور بودند. عضدالدوله هدایای بسیار به آنان بخشید؛ یعنی ده هزار رطل خرما و آرد، و پانصد دست لباس (ابن طاووس، بی‌تا، ص ۵۹).

ابن بطوطه، که در اواخر قرن هفتم و آغاز قرن هشتم از کربلا دیدن کرده، در توصیف عمران و آبادی این شهر می‌نویسد: آنگاه به محل شهادت حسین بن علی علیه السلام یعنی شهر کربلا رسیدیم. شهری کوچک با باغ‌های خرما که از آب فرات آبیاری می‌شوند. روضه مقدسه، در

داخل شهر است. در کنار آن، مدرسه‌ای بزرگ وجود دارد و جایگاهی برای تدارک طعام جهت زائران. به درگاه روضه، دربانان و خادمان به خدمت ایستاده‌اند و هیچ‌کس جز به اجازه آنان، حق ورود به زیارتگاه را ندارد. درگاه حرم، از نقره است که زائران آن را می‌بوسند و روی ضریح مقدس قندیل‌های نقره و طلا نمایان است و بر درها پرده‌های حریر آویخته‌اند. اهالی این شهر، دو طایفه‌اند: اولاد زحیک و اولاد فائز و میان ایشان همیشه جنگ و قتال بر پا بوده؛ درحالی که همه این جماعت نسبشان به یک پدر می‌رسد. بر اثر فتنه این دو طایفه، شهر کربلا به ویرانه‌ای تبدیل شده است (ابن بطوطه، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۶۸).

نتیجه‌گیری

نتیجه سخن اینکه کربلا از حیث شأن و ذکر تاریخی، به دو عصر پیش از فتح و پس از فتح تقسیم می‌شود. در روزگار پیش از فتح، کربلا سرزمینی معمور و آبادان بوده؛ البته نه در مکان کربلای فعلی، بلکه با فاصله‌ای چند از آن. بعدها پس از وقوع حوادثی، این نقطه از عراق جایگاهی می‌ابد و در کتاب‌های تاریخی از آن نام آورده می‌شود؛ حوادثی چون ورود خالد بن ولید در سال دوازدهم هجرت به کربلا در راه فتح حیره، فتح کربلا به دست خالد بن عرفطه، گذر ابراهیم مؤمنان علیهم‌السلام و اصحابش در راه صفین از کربلا و در نهایت، حرکت امام حسین علیه‌السلام و اهل بیتش به سوی کوفه و محاصره شدن آنها در کربلا و واقعه شهادت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و یارانش در آن و همه اینها به تقدیر الهی، کربلا را از منطقه و قریه‌ای بی‌نام و نشان در تاریخ، به ناحیه‌ای آباد، مشهور و مقدس، که هنوز پس از گذشت قرن‌ها مقصد و مقصود مردمان آزاده و محبان خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، تبدیل کرد.

منابع

۱. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۴۱۲ق). رحلة ابن بطوطه، بيروت، دار صادر.
۲. ابن طاووس، عبدالکريم بن احمد (بی تا). فرحة الغری فی تعیین قبر امیرالمؤمنین علیؑ، قم، منشورات الرضى.
۳. ابن طاووس، علی بن موسى (۱۴۱۴ق). اللهوف فی قتلى الطفوف، تحقیق شیخ فارس تبریزیان، تهران، دارالاسوه.
۴. بلاذری، احمد بن محمد (۱۹۰۱م). فتوح البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۵. طبری، حسن بن علی (۱۳۸۳ش). کامل بهایی، ایران، نشر مرتضوی.
۶. طبری، احمد بن جریر (۱۳۸۷ق). تاریخ الرسل و الملوك، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، [بی نا].
۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۸. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۹ق). معجم البلدان، بیروت، دار صادر.

